



ترور رهبر انقلاب در مسجد

بیشترین شهرت مسجد جامع ابوذریه به دلیل اتفاقی است که در آن برای رهبر معظم انقلاب افتاد و منجر به جانباختن معظم له شد. حاج آقا مطلبی از این واقعه اینطور یاد می‌کند: «از حزب جمهوری با من تماس گرفتند، رهبر معظم انقلاب آن زمان نماینده مجلس شورای اسلامی بودند. فرموده بودند نباید فقط در مجلس کار کنیم باید بین مردم آن هم در جنوب تهران برویم. قرار شد که حضرت آقا به مسجد جامع ابوذریه بیایند. مسجد را آماده کردیم، بنر زدیم، مردم خیلی ذوق و شوق داشتند ما تا ظهر منتظر بودیم که ایشان تشریف بیاورند که تماس گرفتند آقا نمی‌آیند، چون روز استیضاح بنی صدر بود. ما فکر می‌کردیم آمدن ایشان دیگر منتفی شده است اما روزنامه جمهوری روز پنجشنبه نوشت که آقای خامنه‌ای شنبه به مسجد ابوذریه می‌روند. شنبه دوم آقا یک ساعت قبل از ظهر وارد مسجد شدند. موقع نماز آقا تعارف کردند که من پیشنهاد شوم که عرض کردم: شما بفرمایید وقتی شما تشریف دارید معنا ندارد که من پیشنهاد باشم. نماز ظهر را خواندند و کمی سخنرانی کردند. سخنرانی شان درباره شایعاتی بود که پیرامون وجود مبارک ایشان بود! - آن روزها بازار شایعات داغ بود- تا اینکه آن اتفاق افتاد و ایشان را به بیمارستان بهارلو و بعد بیمارستان شهید رجایی منتقل کردند. آقا از مسجد جامع ابوذریه با عنوان مسجد جامع خودمان یاد کردند. در حقیقت این جلسه، آقا را نگهداری کرد، چون اگر این اتفاق نیفتاده و آقا اینجا مجروح نشده بود فردا شب قطعاً در حزب جمهوری حضور داشت و خدای نکرده اتفاقی برایشان می‌افتاد.»

آقای جنتی از من ناراحت شدند

حاج آقا مطلبی از روزهایی که در سازمان تبلیغات بوده است اینطور یاد می‌کند: «آن زمان مقر سازمان تبلیغات در میدان بهارستان و یک ساختمان ۵-۶ طبقه بود. من تمام سال‌هایی که در سازمان تبلیغات کار کردم یک ریال حقوق نگرفتم و همه اش فی سبیل الله بود؛ معتقد بودم که باید به این نظام و این ملت خدمت کنم حالا که می‌توانم یک گوشه کار مملکت را بگیرم نباید از خدمت فروگذار کنم. تا اینکه آقای رشاد، قائم مقام سازمان شد و ایشان همراه می‌آمد ده هزار تومان روی میز من می‌گذاشت و می‌رفت، من هم گاهی پول را رد می‌کردم، گاهی هم نیاز بود برمی‌داشتم. تا اینکه شهید شیرازی قائم مقام شد خیلی آدم با صفايي بود و ما زیر دست او کار می‌کردیم. روزهای خیلی خوبی بود اما نمی‌توانستم ادامه بدهم، چون لازمه عنوان من این بود که مرتب به مسافرت بروم و به شهرهای مختلف سرکشی کنم. اما این کار از عهده من بر نمی‌آمد. گاهی روزهای پنجشنبه یا جمعه کاری پیش می‌آمد مثلاً در اسلامشهر جلسه داشتیم آقای جنتی با خنده می‌گفت: «لان آقای مطلبی می‌گوید: من نمی‌توانم بیایم باید به مسجد ابوذریه بروم!» می‌گفتم: بله کار من مسجد است اینجا اضافه کار من است. بالاخره یک روز به آقای دیانتی و آقای حسینی گفتم من خسته شده‌ام و دیگر نمی‌آیم می‌خواهم به همان کارهای مسجد ابوذریه بروم. ۲-۳ ماه نمی‌رفتم، وقتی آقای جنتی فهمیدند که من دیگر به سازمان نمی‌آیم ناراحت شدند، اما گفتم کار من همان مسجد است و ایشان هم قبول کردند.»



در دوران انقلاب مساجد پایگاه اصلی مبارزه به حساب می‌آمد. اگر حضور مردم نبود انقلاب پیروز نمی‌شد و تداوم پیدا نمی‌کرد. حضور مردم در قوام انقلاب نقش بسیار موثری داشت



برای شروع کار سازمان تبلیغات اسلامی با یک شورای عالی پنج نفری تشکیل شد، متشکل از آقایان جنتی، مهدوی کنی، شرعی، حقانی و غلامعباس زائری (نماینده بندرعباس). یک روز شهید حقانی من را صدا زد و گفت: «بنا داریم تشکیلات مذهبی و انقلابی به وجود بیاوریم و از شما در این تشکیلات دعوت می‌کنیم.» عذر خواهی کردم اما ایشان اصرار داشتند. بعد از مدتی استخوان بندی سازمان تبلیغات اسلامی شکل گرفت و واحد استان‌ها و شهرستان‌ها را به من واگذار کردند. تقریباً در تمام استان‌ها دفتر زدیم خیلی برایم مشکل بود لازمه کار این بود که مدام به شهرستان‌ها سر بزنم و من نمی‌توانستم مسجد ابوذریه را رها کنم.»